

Distortion of Ashura in Contemporary Fiction (A Study of the Works of Sadegh Hedayat and Mahmoud Dolatabadi)

Meysam Khalili (Corresponding Author)

PhD student in Quran and Hadith at Meybod University
Kiomars Rajabi

meysam.khalili1370@gmail.com

Master of Quranic Sciences, University of Holy Quran Sciences and
Education
Saber Rashidi

Master of Quranic Sciences, University of Holy Quran Sciences and
Education

Abstract

In the contemporary era, with the evolution of the storytelling industry in the West and the emergence of new literary forms, such as short stories and modern novels, many writers entered the field of fiction and in their writings to reflect religious events, including Ashura. They have paid. In the meantime, however, there are writers influenced by Western culture who have risen up against the values of Islam and the original beliefs of the Shiite school and have fought with religious ideas. Just as others have been exposed to part of religious sanctities, unintentionally, but simply because of ignorance and inattention to religious concepts and ideas. Accordingly, the issue of Ashura and the uprising of Hosseini has not been spared from the biases and bad tastes of some contemporary writers in the field of fiction. In this article, which critically and using the resources of organized libraries, examples of distorted approaches and inappropriate attacks on the category of Ashura and the uprising of Hosseini (AS), in contemporary fiction with a look at the works of Sadegh Hedayat and Mahmoud Dolat Settlements belonging to two different generations have been studied. Looking at the mentioned works, it becomes clear that unfair judgment about the characters and clumsy entry into the story scenes, negative imitation, distortion of historical events, as well as insulting the beliefs and cultural values of Iran's religious context, are among the major The most common techniques for distorting the Ashura event are in the works

of the mentioned people. Enumerating and identifying the inefficient and non-committed ways of entering the category of Ashura by the mentioned author can be used as a model for not repeating these bad tastes in other productions in the field of fiction.

Keywords: Distortion, Ashura, Sadegh Hedayat, Mahmoud Dolatabadi.

تحریف‌شناسی عاشورا در ادبیات داستانی معاصر (بررسی آثار صادق هدایت و محمود دولت آبادی)

میشم خلیلی (نویسندهٔ مسئول)

دانشجوی دکترای علوم قرآن و حدیث، دانشگاه میبد، میبد، ایران^۱

کیومرث رجبی

کارشناسی ارشد علوم قرآنی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، دانشگاه میبد، میبد، ایران

صابر رشیدی

کارشناسی ارشد علوم قرآنی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، دانشگاه میبد، میبد، ایران

چکیده

در دوران معاصر همزمان با تحول صنعت داستان‌نویسی در غرب و ظهور قالب‌های ادبی جدید، نظیر داستان کوتاه و رمان‌های نوگرا، نویسندگانی زیادی وارد عرصه ادبیات داستانی شده و در نوشته‌های خویش به بازتاب وقایع مذهبی و از جمله عاشورا پرداخته‌اند. در این میان اما نویسندگانی متأثر از فرهنگ غرب وجود دارند که علیه ارزش‌های دین اسلام و باوهای اصیل مکتب تشیع برخاسته و با اندیشه‌های مذهبی به ستیزه پرداخته‌اند. همچنان‌که عده‌ای دیگر، بدون قصد و غرض، بلکه صرفاً به دلیل نا آگاهی و بی‌توجهی نسبت به مفاهیم و اندیشه‌های دینی متعرض بخشی از مقدسات دینی شده‌اند. بر این اساس، مقوله عاشورا و قیام حسینی نیز از گزند کج اندیشی‌ها و بدسلیقگی‌های برخی نویسندگان معاصر حوزه ادبیات داستانی در امان نمانده

^۱ meysam.khalili1370@gmail.com

است. در این نوشتار که با روش انتقادی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای سامان یافته، نمونه‌هایی از رویکردهای تحریفی و تعرضات ناشایست به مقوله عاشوری و قیام حسینی(ع)، در ادبیات داستانی معاصر با نگاهی به آثار صادق هدایت و محمود دولت‌آبادی که متعلق به دو نسل متفاوت هستند، مورد بررسی قرار گرفته است. با نگاهی به آثار یادشده، مشخص می‌گردد که داوری غیر منصفانه پیرامون شخصیت‌ها و ورود ناشایسته به صحنه‌های داستان، نظیره سازی منفی، تحریف وقایع تاریخی، همچنین توهین به باورها و ارزش‌های فرهنگی بافت مذهبی ایران، از جمله عمده‌ترین شگردهای تحریف واقعه عاشورا در آثار نامبردگان می‌باشد. برشمردن و شناسایی نحوه‌های ورود ناکارآمد و غیرمتعهدانه نویسنده نامبرده به مقوله عاشورا می‌تواند به عنوان الگویی جهت عدم تکرار این بدسلیفگی‌ها در دیگر تولیدات حوزه هنر داستان‌نویسی مورد استفاده قرار گیرد.

کلید واژه‌ها: تحریف، عاشورا، صادق هدایت، محمود دولت‌آبادی.

مقدمه

با بعثت پیامبر اسلام (ص) و نزول آخرین کتاب الهی، خداوند دینی کامل، هدایت‌گر و جهان‌شمول را برای بشریت به ارمغان فرستاد که در سایه فرامین حیات‌بخش آن رشد و تعالی جامعه بشری فراهم گردد؛ اما پس از گذشت زمانی از رحلت پیامبر (ص)، اسلام ناب از مسیر اصلی منحرف گشته و به نقطه‌ای رسید که فردی فاسق و منحرف چون یزید بر مسند مدیریت این تمدن عظیم الهی نشست. در این برهه حساس و خطیر تاریخی، امام حسین(ع) در راستای ایفای نقش هدایت‌گری و نجات‌بخشی جامعه از انحراف، بر خود لازم می‌بیند که برای نجات دستاوردهای رسالت نبوی، به قیمت خون خویش و اسارت خاندانش، روح تازه‌ای را در کالبد دین الهی بدمد. این حرکت عظیم همواره مورد توجه تمامی فرق اسلامی و حتی سایر ادیان الهی بوده و به عنوان جنبشی احیاگر در طول رسالت نبوی مورد توجه قرار گرفته است. این مهم از نظر بسیاری از تاریخ‌نگاران منصف و پژوهشگران نیک‌نظر مخفی‌نمانده تا جایی که به نتیجه صحیح و رسایی رسیده با صراحت گفته‌اند که: «الاسلام نبوی الحدوث و الوجود، وحسینی البقا و الخلود» یعنی اسلام با رسالت پیامبر(ص) پدید آمد و وجود یافت و با شهادت حسین(ع) پایدار شد و جاودانه گشت (صحتی سردرودی، ۱۳۸۴ش: ۱۵۸).

از طرفی دیگر، ادبیات به عنوان نخستین سرمایه هنری مکتوب ملت‌ها و رسانه‌ای مکتوب و تأثیر گذار در روند بسیاری از مناسبات حساس بشری، از جایگاه ویژه‌ای در حیات انسان‌ها برخوردار است. از جمله موضوعاتی که مستقیم و یا غیر مستقیم همواره بخش خاصی از اصل متن و یا محتوای مفهومی آثار تولید شده در حوزه ادبیات داستانی معاصر را به خود اختصاص داده است، مقوله عاشوری است. بر این اساس آثار متنوعی در زمینه عاشورا پژوهی پدید آمده است. همچنین موضوعاتی که بارها به عنوان طرح در بسیاری از داستان‌های معاصر قرار گرفته موضوع عاشورا می‌باشد. بر این اساس و با توجه به اهمیت و جایگاه مقوله عاشوری در حیات و بقای امت اسلامی، اگر موضوع یادشده به درستی و در چهارچوب متقن و مطلوبی در همه حوزه‌های ادبی طرح و بررسی نشود؛ امکان دارد بر ماهیت اصلی این قیام الهی رنگ و لعابی غیر از واقعیت و حقیقت تحمیل گردد. از طرفی با عنایت به این نکته که گستره ادبیات داستانی همچون دایره پژوهش و نقل تاریخی و روایت مستقیم پدیده‌ها، امکان توضیح و تبیین و احیانا نقد را بر نمی‌تابد، ذهن خواننده یک متن ادبی به جای تمرکز بر محتوای مفهومی، بیشتر درگیر سلسله وقایع و جنبه‌های زیباشناختی اثر می‌شود. بنابراین اگر نویسنده‌ای در نحوه به کارگیری عناصر ارزشی در کار خود سهل انگاری کند، با توجه به رسوخ ناخودآگاه این مطالب در ذهن مخاطب، می‌تواند اشتباهات غیر قابل جبرانی را به همراه داشته باشد. در این نوشتار سعی شده است گوشه‌هایی از تحریف و ستیزه جویی با قیام حسینی(ع) در ادبیات داستانی با نگاهی به آثار صادق هدایت و همچنین نمونه‌هایی از بدسلیقگی‌ها پیرامون طرح مفاهیم عاشورایی در آثار محمود دولت آبادی، به عنوان شاهد مثال‌هایی از شیوه‌های تحریف عاشوری در ادب فارسی مورد بررسی قرار گیرد. به نظر می‌رسد این مهم خود می‌تواند متدهای لازم جهت عدم تکرار این قبیل مسائل را ارائه نماید.

۱. سیر تحریف عاشورا در منابع دینی تا حوزه ادبیات داستانی

پیشینه تحریف عاشورا به شخصیت یزید ابن معاویه باز می‌گردد؛ وی که ابتدا خود را پیروز میدان نابرابر عاشورا می‌پنداشت، در برابر سر بریده امام حسین(ع) و در مدح اسلاف مشرک خویش اشعار کفرآمیز می‌سرود؛ اما زمانی که می‌دید خون خروشان حسین بن علی(ع) بیشتر

از زبان و شمشیر وی می‌تواند ماهیت فاسد دستگاه ظلم و جورش را تهدید کند، به تزویر و ریا متوسل شده، به دروغ خویش را از قتل حسین(ع) ناخشنود نشان داده و این عمل را متوجه ناآگاهی دست‌نشانندگان خود کرده و می‌گفت:

«خدا پسر سمیه (ابن زیاد) را لعنت کند که در کشتن حسین با عجله تصمیم گرفت» (بلاذری ۱۳۹۷ق: ج ۲: ۲۱۷). از همین نقطه تاریخی تحریف عاشورا به دستان پدید آورنده آن آغاز شده و بعدها، دست‌نشانندگان وی در عرصه وعظ و خطابه، تحریفاتی عظیم از واقعه عاشورا را در متون تاریخ و حدیث وارد کردند و بدین ترتیب در امتداد کینه و نفاق خویش با خاندان وحی، تا آنجا پیش رفتند که به طور کلی یزید را از این عمل تبرئه نمودند. عده‌ای در راستای تطهیر چهره فاسد اسلاف خویش، قیام امام حسین(ع) را فاقد هرگونه مصلحتی دانسته و از آن به لفظ خروج تعبیر نمودند و اساس آن را فاسد معرفی کردند. چنانکه ابن تیمیه دمشقی می‌گوید:

«در خروجش نه برای دین و نه برای دنیا مصلحتی نبود. در خروج و کشته‌شدنش فسادی به بار آمد که اگر در شهر خودش می‌نشست، به بار نمی‌آمد» (ابن تیمیه، بی‌تا: ج ۲: ۲۴۱).

عده‌ای دیگر همچون قاضی ابوبکر ابن العربی، با نقل حدیثی از پیامبر اکرم مبنی بر حفظ وحدت امت متحد و قتل تفرقه‌گر، عبارت معروف «ان الحسین قتل بسیف جده» را جهت تنزیه یزید از پیش خود ساخته، می‌نویسد:

«سخن پیامبر که گفت: به زودی فتنه‌ای به پا خواهد شد و هر کس بخواهد در میان این امت متحده، تفرقه بیندازد، با شمشیر گردنش را بزنید؛ هر کس که باشد فرقی نمی‌کند. و مردم به او (امام حسین) نشوریدند، مگر به دلیل همین حدیث و امثال آن» (ابن العربی، ۱۳۹۹ق: ۲۳۲).

و برخی نیز هم‌چون ابن اثیر در تحریف این واقعه تا جایی پیش می‌رود که از پشیمانی امام حسین(ع) و قبول بیعت فاسقی چون یزید توسط ایشان صحبت می‌کند:

«حسین به عمر سعد و شمر ذی الجوشن و حصین ابن نمیر، پیشنهاد کرد و آنها را به خدا و اسلام سوگند داد که وی را به پیش امیرالمومنین یزید ببرند تا دستش را در دست یزید بگذارد؛ ولی آنها قبول نکردند و گفتند چاره‌ای نداری جز این که تن به حکم ابن زیاد دهی» (ابن اثیر، بی تا: ۱۷۲).

ابن خلدون نیز با وجود احاطه کامل به احوال و اوضاع سیاسی و تاریخی اسلام، ضمن برشمردن برخی از رذایل یزید، باز هم در گرداب تحریف حقایق و تعصبات فرقه‌ای فرو رفته و با اشتباه خواندن قیام امام حسین (ع)، می نویسد:

«اشتباه حسین آشکار شد، اما این اشتباه در امور دنیوی بود و اشتباه در امور دنیوی به او ضرر نمی رساند و رأی او چنین بود که خیال می کرد توانایی این کار را دارد؛ در حالی که ابن عباس و ابن زبیر و ابن عمر و برادرش محمد حنفیه و دیگران وی را از رفتن به کوفه باز می داشتند؛ زیرا اشتباه وی را در این باره می دانستند با این حال چون خواست خدا چنین بود، او از راه خودش برنگشت» (ابن خلدون، بی تا: ۲۱۷).

اینگونه تحریفات و توجیهاات عقیده‌ای در راستای تطهیر جنایت‌های یزید در مورد واقعه کربلا بسیار است. در این راستا حدیثی هم از امام احمد ابن حنبل و دیگر ائمه اهل سنت روایت شده که:

«هر کس که به زور شمشیر بر مسلمانان غلبه یافت تا آنجا که خلیفه شد و امیرالمؤمنین نام گرفت و هر کسی که به خدا و روز جزا ایمان آورده است، هرگز نباید بدون امامت و اطاعت وی، شبی را سحر کند چه نیکوکار باشد و چه فاجر و فاسق» (صائب عبدالحمید، ۱۴۱۷ق: ۶۶۰).

در دوران معاصر نیز افراد زیادی بوده‌اند که در راستای اسلام‌ستیزی و گرایش‌های غرب-گرایانه، به تحریف این واقعه‌ی عظیم پرداخته‌اند. افرادی چون صادق هدایت، کسروی، طالبوف، ملکم خان و... که به بهانه گرایش‌های وطن‌پرستانه و همچنین به بهانه تجدد و گذر

از سنت‌های پوسیده، حماسه حیات‌بخش عاشورا را مورد هتاک و بی‌حرمتی قرار داده، در نوشته‌های خویش به هجو سرور و سالار شهیدان و مقوله عاشورا پرداخته‌اند.

علاوه بر موارد یاد شده، نویسندگانی همچون محمود دولت‌آبادی بوده‌اند که بر خلاف کار ادبی گسترده و پیوسته در چند دهه‌ی اخیر، با سهل‌انگاری از کنار مفاهیم ارزنده‌ای چون عاشورا و قیام حسینی گذشته و حتی بارها با کج سلیقگی و نگاه‌های غیر متعهدانه خویش متعرض این مقوله گشت‌اند. در این نوشتار سعی شده است نمونه‌هایی از انحراف‌ها و نسبت‌های ناروایی که صادق هدایت در آثارش به مقوله عاشورا وارد نموده و همچنین نمونه‌هایی از بدسلیقگی‌ها پیرامون مقوله عاشورا در آثار محمود دولت‌آبادی، به عنوان شاهد مثال‌هایی از شیوه‌های تحریف عاشورا در ادب فارسی مورد بررسی قرار گیرد.

۲. رویه تحریف عاشوری با نگاهی به آثار صادق هدایت

۲-۱. صادق هدایت؛ آثار و اندیشه‌ها

در حالی که نزد عموم مردم نام و یاد صادق هدایت با خودکشی، پوچی و نیست‌انگاری ممزوج شده است، طیف‌های مختلف جامعه روشنفکری هر یک به بهانه‌ای به هدایت همچون قهرمان نگریسته، به قلم‌فرسایی درباره شخصیت و آثار او پرداخته‌اند. بیشتر داستان‌نویسان بعد از او، شأن و جایگاه پیشگام بودن هدایت راستوده‌اند. روشنفکران وطن‌پرست و ملی‌گرای عاشق ایران باستان و سینه‌چاکان عظمت شکوهمند ایران قبل از اسلام نیز از اینکه هدایت اعراب و مسلمانان را هجو کرده، به آغوش شاهزادگان ساسانی پناه می‌برد، زبان به تحسین او برداشته و هدایت را به عنوان وطن‌پرستی متعصب می‌ستایند. چپ‌گرایان و مدعیان توده و خلق نیز به رغم عدم وابستگی هدایت به هیچ حزب خاص سیاسی، ترجیح داده‌اند که آثار سیاسی وی را پشت و پشیمان‌ترین ادبیات خویش بگذارند و چهره او را شبیه به رفقای مبارز خویش ترسیم کنند. صرف‌نظر از همه این پیش‌داوری‌ها هدایتی که ما می‌شناسیم؛ خالق بوف کور، داش آکل، سگ و لگردد و در واقع زمانی به عنوان یک نویسنده‌ی پیشگام و

نواندیش، حیات ادبی خویش را آغاز کرد که یکی از قدرتمندترین رسانه‌های زمان او مانند بی بی سی، به تبلیغ آثار او پرداخته و بنا بر گفته خود هدایت، یک شبه شهره آفاقش نمودند. تا قبل از این ماجرا، هدایت نویسنده‌ای گمنام بود که کسی نه از آثار و نه از اندیشه‌های وی خبری داشت. چنانچه خود نیز به این موضوع معترف است:

«معقول آنوقت‌ها کسی از وجودم خبر نداشت. کی هستم؟ چی هستم؟ چیکار میکنم؟ به کجا می‌روم؟ از کجا می‌آیم؟... هر چه می‌نویسم ناخوانده می‌ماند، تازه آنها هم که می‌خوانند، نمی‌فهمند. ولی حالا شده‌ام گاو پیشانی سفید. شهره آفاق. چرا؟ برای اینکه تو رادیو بی بی سی برایم لقمه گرفته‌اند و حرفم را زده‌اند. من که جلد و ولز می‌زدم رضانی معلوماتم را (نوشته‌هایم) پشت شیشه دکانش بگذارد، یک شبه شدم نویسنده شهیر، مشهور آفاق» (فرزانه، ۱۳۸۷: ۲۴-۲۷).

بررسی آثار هدایت نشان می‌دهد که در اندیشه وی، نظام آفرینش بازیچه و تمام مناسبات و شئون بشری پوچ و بی‌اساس قلمداد شده است. از این رو بخش اعظمی از دستاوردهای ادیان الهی و به‌خصوص اعمال و شئون اسلامی را مورد اهانت و تحریف قرار داده که در این راستا مقوله قیام عاشورا و حرکت حیات‌بخش حسینی نیز از گزند کینه‌توزی‌های همراه با غرض وی در امان نمانده است. هدایت در آثارش دنیایی مملو از زشتی خلق می‌کند که در آن هرگونه امکان رشد و تعالی سلب شده است. به نظر می‌رسد تم پوچ‌انگارانه آثار هدایت، بیشتر نشأت گرفته از افکار نیست‌انگارانه حاکم بر ادبیات اروپایی زمان هدایت باشد. چرا که نهیلهسم (پوچ‌گرایی) در هنگام مطرح شدن صادق هدایت، همچنان در غرب به عنوان یک مکتب فلسفی، در مرکز توجه بود (زرشناس، ۱۳۸۵: ۱۴). باتوجه به اینکه هدایت یکی از افراد تأثیرگذار و پیشگام در عرصه ادبیات داستانی معاصر بوده و سبک و سیره داستان‌نویسی و آثار وی در موارد زیادی توسط سایر نویسندگان معاصر مورد تقلید و توجه قرار گرفته است، در این نوشتار بررسی تحریف‌شناسی عاشورا در آثار هدایت مورد توجه قرار گرفته است. این مقوله در کنار شهرت ساختگی هدایت و توجه بیش از حد برخی رسانه‌ها و جریان‌های ادبی شبه روشنفکری به وی ضرورتی دوچندان پیدا کرده است.

۲-۲. تحریف شناسی عاشورا در آثار صادق هدایت

در ادامه ضمن بیان شاهد مثال‌هایی از متن آثار هدایت، رویه و شگرد های هدایت در تحریف قیام حسینی مورد ارزیابی قرار گرفته است.

۱-۲-۲. اهانت‌های بی‌شرمانه در مورد امام حسین (ع)

هدایت گاه با ذکر مستقیم نام امام حسین (ع)، نسبت به آن ذات مقدس اهانت کرده و گاهی هم با تحریف واقعه عاشورا، اصل قیام حسینی را نوعی تلاش برای رسیدن به قدرت و خلافت معرفی کرده است. در این راستا گاه با بی‌شرمی در مورد امام حسین (ع) الفاظی به دور از ادب بیان می‌کند. برای نمونه در موردی می‌نویسد:

«برای عرب سوسمار خوری که چندین صد سال پیش به طمع خلافت ترکیده، زنده‌ها باید تمام عمر به سرشان لجن بمالند و گریه و زاری بکنند» (هدایت، ۱۹۸۶: ۱۷).

در اینجا اشاره نویسنده به قیام امام حسین (ع) علیه حکومت فاسد اموی است. در واقع هدایت، این حرکت امام را، قیام به طمع به دست آوردن خلافت، امام حسین (ع) و یارانش را اعراب سوسمار خوار، و روضه‌خوانی و عزاداری برای آنان را، گریه و زاری برای چنین کسانی تعبیر کرده است (سرشار، ۱۳۸۸: ۵۸).

همچنان که در جایی دیگر از این کتاب، از زبان یکی از شخصیت‌های آن بدون هیچ مناسبتی گفته شده:

«میهنی داریم مثل خلا/ ما در او، همچون حسین در کربلا» (هدایت، ۱۹۸۶: ۷۰).

چنانکه می‌بینیم هدایت در این بخش بدون هیچ دلیلی با سرهم کردن شعری بی‌محتوا به ساحت امام حسین (ع) اهانت نموده است. در این نوشته، هدایت، ظهور آیین اسلام و شخصیت‌هایی چون امام حسین (ع) و امام سجاد (ع) را پایان دوران مردانگی و تمدن معرفی

کرده، نسبت به این دو امام توهین کرده است (همان: ۱۷). همچنان که در یک جای دیگر از این نوشته، کنایه‌وار مسأله رجعت امام حسین (ع) را مورد اهانت قرار داده است (همان: ۴۹).

هدایت در اثر دیگرش «علویه خانم»، که از اساس آن را جهت هجو و هزل مکتب تشیع نگاشته و این موضوع در نامگذاری این اثر به‌طور کامل مشهود است، نیز بارها به اشکال گوناگونی در حق ائمه معصومین (ع) اهانت نموده است. در قسمتی از این نوشته هزل آمیز، صورت جوانکی زشت صورت و بدکاره را به صورت حضرت عباس (ع) تشبیه کرده، می‌نویسد:

«جوان پرده‌دار صورت چاق و سرخ او مثل صورت قمر بنی هاشم از جوش غرور جوانی پوشیده بود و گوشه لبش زخم بود» (هدایت، ۱۳۵۶: ۱۱).

۲-۲-۲. هجو مراسم‌های عزاداری امام حسین (ع) در آثار هدایت

عزاداری و برپایی مجالس روضه و سخنرانی پیرامون عاشورا و قیام حسینی، قدمتی به درازی قرون اولیه اسلامی داشته و همواره به عنوان یکی از عوامل اساسی پویایی مکتب تشیع به شمار می‌رود. این مهم از نقطه نظر هدایت به عنوان فردی که بیشتر عمر خویش را در این آب و خاک سپری کرده و ارزش‌های جامعه آن روز ایرانی را از نزدیک لمس کرده، نمی‌توانسته مخفی بماند، با این وجود مشاهده می‌شود که از دیگر مضامینی که بارها توسط هدایت در آثارش مورد هتک حرمت قرار گرفته، مقوله سینه‌زنی و عزاداری برای امام حسین (ع) و اهل بیت (علیهم السلام) می‌باشد. برای نمونه هدایت در سفرنامه خود به اصفهان با نام «اصفهان، نصف جهان»، عزاداری و دسته‌روی روز تاسوعا را از جمله عوامل برهم‌زننده نظم و پاکیزگی شهر اصفهان عنوان نموده و عزاداری را از اعمال انسان‌های بیکار می‌شمارد:

«ظاهر شهر مرتب، منظم و پاکیزه بود، فقط یک دسته سینه‌زن در خیابان چهار باغ می‌گشتند، ولی من در این قسمت کنجکاو نبودم، چون عزاداری یا مال مردم خیلی بی‌کار و یا خیلی

خوشبخت است. در زندگی آن قدر تفریح کم هست که دیگر لازم نیست بیایم برای خودمان بدبختی‌های تازه‌ای بتراشیم» (هدایت، ۱۳۵۵: ۱۹).

عزاداری برای امام حسین (ع) از اساس در نوشته‌های هدایت موضوعی لغو و خلاف تمدن معرفی شده و گاه نوعی ناهنجاری روحی معرفی می‌شود. وی با ذکر عناوینی همچون مرده-پرستی بارها به مکتب تشیع حمله کرده و ماهیت عزاداری برای شهدای عاشورا را به سخره گرفته است. چنان که در توپ مرواری درباره مسلمین، روحانیون را فریبکار دانسته و به روضه‌ها و مرثیه‌های در مورد امام حسین (ع) توهین کرده است (هدایت، ۱۹۸۶: ۲۸).

همچنان که در قسمتی از کتاب «اصفهان، نصف جهان»، از عزاداری اهل بیت (ع) به عنوان خطری در کنار خطر مصرف تریاک و الکل یاد کرده است (هدایت، ۱۳۵۵: ۲۲).

موضوع جایگزینی عزاداری به جای شعیف و شادی در مراسم‌های شاد چون مراسم عروسی، بارها در آثار هدایت مورد تأکید قرار گرفته است. با اندک دقتی می‌توان دریافت که وی جز تخطئه و تحریف عاشورا هدف دیگری از نشر اینچنین مطالبی نداشته و از اساس ماهیت این گونه نوشته‌ها تلاش‌هایی است که در همگامی کینه‌توزی نظام رضاخانی با شرایع مذهبی صورت گرفته است. تلاش‌هایی که می‌کوشید در جهت منافع نظام سلطه، عاشورا و قیام حسینی را از قلوب نسل شیعه بیرون کنند و پویایی این مکتب را ایستا نمایند. از این رو شاهدیم جایگزینی عزاداری به جای شور و شادی در مجالس عروسی، بارها از جمله در داستان «زنی که مردش را گم کرد» نیز مطرح شده است. در این داستان عاقد بعد از عقد برای شگون روضه می‌خواند!! و مادر عروس از آنجایی که به این وصلت راضی نیست، به روحانی عاقد دستور می‌دهد بعد از عقد روضه قاسم را بخواند. چنانکه مشهور است حضرت قاسم (ع) در ادبیات اهل روضه و منبر به عنوان تازه داماد عاشورا مطرح بوده و روضه ایشان از جمله قسمت‌های دردناک عاشورا می‌باشد. هدایت با طرح این گونه مسایل در صدد است اساس وقایع روز عاشورا را مورد تحریف قرار داده و با نظیره‌سازی اینگونه وقایعی از اهمیت عاشورا در نزد ایرانیان بکاهد. در این داستان شخصیت گل‌بو - داماد این داستان - بعد از مدتی، زرین کلاه - عروس داستان - را با یک بچه کوچک رها می‌کند و با زن دیگری ازدواج

می کند. زرین کلاه، نیز پس از تحمل سختی های فراوانی که برای یافتن شوهرش تحمل می کند، زمانی که با بی مهری شوهر مواجه شده و متوجه ازدواج مجدد وی می شود فرزند گل ببو و خودش را بی سرپرست در کوچه پس کوچه رها کرده، دنبال فرد دیگری که به او اظهار تمایل کرده است، رهسپار می شود. گویی شگون روضه اول این داستان را به خوبی در جریان داستانی که هدایت پرداخته است، عیان می بینیم!:

«هنوز نفرین های مادرش، در روز عروسی اش که دستور داد روضه عروسی قاسم را بخوانند، حق هق گریه کرد، فراموش نکرده بود» (هدایت، ۱۳۴۹: ۵۴ و ۵۰).

هدایت، همچنین روضه خوانی برای ائمه (ع) و عزاداری برای ایشان را در آثار متعددی و از جمله توپ مرواری، عامل تحمیق مردم و عقب نگه داشتن ایشان و همچنین عاملی برای سوء استفاده ی قدرتمندان و روحانیان قلمداد کرده و در قالب طنز و تمسخر به هزل آن پرداخته است. او گویی با آگاهی و اشراف بر اجر و قرب عزاداری در منابع اسلامی و نقش به سزای آن در پویایی و حیات رسمی مکتب تشیع، به مقوله عزای حسینی (ع) تاخته و حتی یک جا تعبیر رکیک «حیض شدن چشم» را برای چشم های گریان عزای اهل بیت (ع) به کار برده است (هدایت، ۱۹۸۶: ۵۶).

توهین و تمسخر اشخاص شرکت کننده در مراسمات مذهبی، شگرد دیگری است که صادق هدایت در راستای تحریف ماهیت عاشورا به کار برده است. هدایت برای تخطئه کردن مراسم های مذهبی، در داستان هایش شخصیت هایی ناتوان و ناهنجار می پردازد که برای جبران ناکامی های روحی و روانی خود متوسل گریه و عزاداری برای سرور و سالار شهیدان می شوند. برای نمونه، هدایت زنان شرکت کننده در مجالس عزاداری و روضه را، پیر دختران ترشیده و زشت رویی معرفی می کند که این کار برای آنان، وسیله عقده گشایی درونی و نیز نوعی سرگرمی است. آبعی خانم، شخصیت اصلی داستان کوتاهی به همین نام، نمونه ای از این سنخ زنان مذهبی است. او که به دلیل زشت رویی بیش از حد، موفق به ازدواج نشده،

ناکامی خویش را در عرصه حضور موفق در اجتماع، با حضور در مراسم‌های مذهبی و به-خصوص روضه جبران کرده و از اساس روضه و عزاداری وسیله تسلاهی خاطر وی و جبران کننده ناکامی‌های روانی - اجتماعی شخصیت نامبرده معرفی گشته است:

«وقتی ماه محرم و صفر می‌آمد، هنگام جولان و خودنمایی آبجی خانم می‌رسید. در هیچ روضه‌خوانی نبود که او در بالای مجلس نباشد. در تعزیه‌ها از یک ساعت پیش از ظهر برای خودش جا می‌گرفت. همه روضه‌خوان‌ها او را می‌شناختند و خیلی مایل بودند که آبجی خانم پای منبر آنها بوده باشد، تا مجلس را از گریه، ناله و شیون خودش گرم کند» (هدایت، ۱۳۸۴: ۸۰).

۳-۲-۲. عتبات عالیات و مقوله زیارت در آثار هدایت

یکی از مظاهر اسلامی که در آثار هدایت به شدت مورد حمله قرار گرفته، مقوله زیارت اماکن مذهبی و زائران عتبات عالیات است. در آثار هدایت زائران کربلا و نجف و قبور سایر ائمه اطهار (علیهم السلام) دارای جمیع زشتی‌ها و آلودگی‌های ظاهری و باطنی و فسق و فجورها و خیانت‌ها و جنایت‌ها معرفی شده‌اند. همچنان که وی بارها اصل زیارت را کاری بیهوده و عبث جلوه داده است. یکی از مغرضانه‌ترین و بارزترین نمونه آثار هدایت در این زمینه، داستان بلند «علویه خانم» است. این اثر که شرح حال عده‌ای از زوار امام هشتم (ع) می‌باشد، در واقع هجونا‌مه‌ای است که در آن بسیاری از ارزش‌های مکتب تشیع نظیر: اماکن متبرکه، سادات و زوار مورد هتاک قرار گرفته‌اند. هدایت در این اثر، با نسبت دادن هر آنچه از زشتی‌ها و پلیدی‌ها است به تک تک افراد این جمع، چهره‌ای به غایت زشت و نفرت‌انگیز از آنان ارائه داده است. وجه مشترک و همگانی این زائران، بی‌سوادی و عوامی مطلق، فقر، کثیفی ظاهری، زشتی چهره، ناهنجاری اندام، خشونت، بدزبانی، دروغ‌گویی، دورویی، خرافاتی‌گری، دزدی (از یکدیگر)، بدسابقگی و فساد اخلاقی و جنسی است.

شخصیت اصلی داستان، علویه خانم - که نام و ارتباط بارز آن با آموزه‌های شیعی قابل تأمل است - این خانم سیده زائر امام رضا (ع) در واقع یک روسپی است که از قضا، همین

سفرهای به اصطلاح زیارتی، وسیله‌ی کار و کاسبی کثیف او یعنی خود فروشی است. این طرز تلقی از زائران اماکن مذهبی در آثار هدایت به زائران کربلا و نجف هم سرایت کرده و از اساس، زائران کربلا نیز در آثار هدایت شخصیت‌هایی بسیار پلید و فاسد معرفی شده‌اند. برای نمونه در داستان کوتاه «طلب آمرزش»، از پنج نفر زائر ایرانی که عازم زیارت عتبات در عراق‌اند، چهار نفرشان فاسد و بدسابقه‌اند و فقط جوانی به نام حسین، فردی معمولی است. حسین هم چون پدرش نذر کرده است که او را به زیارت ببرد و موفق به ادای نذرش نشده، حال در بزرگسالی خود عازم عتبات شده است.

از چهار نفر زائر دیگر، عزیز آقا (فردی قاتل و جانی) دو بچه شیرخوار هوو و خود هوویش را - از سر حسادت - کشته است. از زبان مشهدی رمضان شخصیت دیگر داستان که زمانی در خراسان سورچی بوده و یک مسافرش را کشته، و پول او را تصاحب کرده است نیز می‌خوانیم:

«چون پا به سن گذاشته‌ام، امسال به خیال افتادم که آن پول حرام بود. آمدم کربلا آن را تطهیر (!) بکنم. همین امروز آن را بخشیدم (!) به یکی از علما، هزار تومانش را (کلاً هزار و پانصد تومان بوده است) به من حلال کرد» (هدایت، ۱۳۹۸: ۷۴).

زائر دیگر، گلین خانم است. او که هووی ناخواهری‌اش؛ شاه باجی بوده، آن قدر در خانه - تعمداً - به او هول داده، تا فلج شده است: «بعد هم در راه (زیارت کربلا) او را کشتم، تا ارث پدرم به او نرسد» (همان: ۷۵).

جالب آنکه او هیچ نگرانی پیرامون این جنایات‌اش ندارد. زیرا معتقد است:

«مگر پای منبر نشیندی زوار (زائر) همان که نیت می‌کند و راه می‌افتد، اگر گناه‌اش به اندازه برگ درخت هم باشد، طیب و طاهر می‌شود.» (همان)

هدایت با ذکر مطالبی از این دست، در صدد است زیارت را نوعی عامل تحریک کننده و ترویج دهنده فساد و تباهی معرفی کند؛ چرا که آنگونه که او به عمد و غرض ورزانه از زبان شخصیت‌های داستان‌هایش زیارت را پاک‌کننده همه گناهان معرفی کرده، دیگر عامل

بازدارنده‌ای برای فساد و جنایات انسان‌ها باقی نمی‌ماند. وی با این ترفند، شیعیان را کسانی معرفی کرده که با سوء استفاده از عاشورا و امام حسین(ع) و زیارت قبور ایشان از هیچ جنایتی روی گردان نیستند. در داستان توپ مرواری نیز شاهد مشابه چنین تصویری از زائران عتبات عالیات هستیم. در این کتاب خوشقدم باجی، زنی که پس از عمری پیروی از آیین پرستش آلت رجولیت، و ارتکاب انواع فسق و فجور، در هفتاد و هفت سالگی و آستانه پیدایش اختلال قوای جنسی و کسادی بازار خود، به اسلام می‌گردد، با دستبرد زدن به گنجینه مهاراجه هند، عازم حج و سپس عتبات عالیات در عراق می‌شود. در کربلا پولش تمام می‌شود، و مدتی در «شهرنو» (محلّه روسپیان) آنجا به تن فروشی می‌پردازد:

«حتی در شهرنو آن بلاد مدتی به نام عجمی، اطفاء شهوت بی مروت نموده، و لیکن از پخش امراض رهروی و سفلیس درجه سه در میان اعراب خوش مصالح، ذره‌ای غفلت نورزید و دست رد به سینه کسی نگذاشت. اما در عوض خود را مرتب به ضریح مقدس می‌مالید و گناهانش مثل برگ درخت خود به خود فرو می‌ریخت. تا آنکه بازارش سخت کساد شد و قصد بازگشت به میهن عزیز کرد. مقدار هنگفتی تربت اصل و کفن مقدس و واجبی بسیار اعلاء و مهر و تسبیح و چند مشک دوغ عرب و مقداری موش و سوسمار خشک شده و چند بقچه روبنده و پیچه و چادر و چاقور و چارقد قالبی و عبا و کفیه و عقال و شلیته دندان موشی و چند تن روضه‌خوان و دعانویس و جن‌گیر و از گداهای سامره به همراه خود آورد» (هدایت، ۱۹۸۶: ۱۰۸).

علاوه بر این در آثار هدایت جهل مرکب و رکود عقلی دستاوردی است که به عنوان سوغات زائران برگشته از عتبات، معرفی گردیده است. وی زائران برگشته از عتبات را افرادی مخالف هرگونه ذوق و هنر معرفی کرده و آنان را افرادی خطرناک برای جامعه بشری قلمداد نموده است (همان: ۲۱).

جدای از زائران و مسافران عتبات عالیات، نحوه به تصویر کشیدن اماکن مذهبی در آثار هدایت نیز قابل تأمل است. هدایت در آثارش بارها شهرها و اماکن مذهبی را شهرهای کثیف، گداپرور و چندان آور معرفی کرده است. برای نمونه بارها در کتاب البعثة الاسلامیه و داستان

توپ مرواری، از گداها و مردم فلاکت‌زده‌ی سامرا و دیگر اماکن مذهبی نام برده است. در سفرنامه اصفهان نصف جهان نیز، هنگام گذر از قم، بارها از گداها، عقرب‌ها و... قم یاد کرده، یک جا قم را شهر گداها و مرده‌ها می‌نامد:

«قم شهر مرده‌ها، عقرب‌ها، گداها و زوارها» (هدایت، ۱۳۵۵: ۷).

چنانکه مشاهده می‌شود هدایت در این قسمت، با قرار دادن مفهوم زوار در کنار کلماتی چون مرده و گدا، تصویری نادرست از مقوله زیارت ارائه می‌دهد. هدایت در توپ مرواری با ذکر عبارتی رکیک و توهین به ساکنان و اهالی شهرهای مذهبی و اماکن متبرکه، مقوله زیارت عتبات عالیات را عامل خروج پول از کشور و از عوامل فقر ملت می‌داند و این مقوله را از جمله انگیزه‌های سلطان محمد خدابنده برای انتقال حرم امیرالمومنین (ع) به سلطانیه ذکر می‌کند (همو، ۱۹۸۹: ۳۰).

علاوه بر این، در چند اثر هدایت سفر زیارتی به عتبات عالیات از جمله عوامل بدبختی شخصیت‌های داستان معرفی شده است. برای نمونه نتیجه‌ای که خواننده از داستان کوتاه «حاجی مراد» از مجموعه زنده به گور می‌گیرد، این است که قهرمانان آن به وصیت پدرشان عمل کردند و به زیارت کربلا رفتند، اما بدبخت شدند. در داستان کوتاه «محلل» نیز، سفرهای زیارتی از جمله عوامل بدبختی و عقب‌ماندگی مردم معرفی شده که توسط روحانیون برای فریب مردم ترویج می‌شوند. در این داستان، میرزا یدالله که زمانی خود طلبه و پدرش هم آخوند و واعظ بوده است، درباره مردم می‌گوید:

«لب کلام آن است که مردم باید آدم بشوند، با سواد بشوند. آخر تا آنها خر هستند، ما هم سوارشان می‌شویم. یک وقت خودم بالای منبر می‌گفتم، هر کس یک سفر به عتبات برود، آمرزیده می‌شود و جایش در بهشت خواهد بود» (هدایت، ۱۳۹۸: ۱۳۲).

در داستان بلند حاجی آقا نیز با همین ترفند مسائل مربوط به عاشورا و قیام حسینی را نوعی به قهقرا رفتن جامعه ایرانی معرفی کرده و آن را به نحوی سد راه پیشرفت علم و اندیشه ایرانیان معرفی می‌کند. همچنان که در این اثر افراد هیأتی و سینه‌زن، افرادی خوش‌باور و

متعصب معرفی شده‌اند که به راحتی می‌توانند بازیچه و مورد سوء استفاده قرار گیرند. در فرازی از این داستان حاجی آقای مفسد، شخصیت اصلی داستان، به یکی از دست‌نشانندگان خویش امر می‌کند که عده‌ای از این آدم‌ها را دور خودش جمع کند و به جای پرداختن به اصل اسلام، رسوم پوسیده قدیم را رواج بدهند:

«اشتباه نکنید. ما نمی‌خواهیم که شما بروید و نماز و روزه مردم را درست بکنید. برعکس ما می‌خواهیم که به اسم مذهب، آداب و رسوم قدیم را رواج بدهیم. اما به اشخاص متعصب سینه‌زن و شاخ حسینی و خوش‌باور احتیاج داریم نه دیندار مسلمان» (هدایت، ۱۳۲۴: ۹۷).

در توپ مرواری نیز آگاه شدن مردم، خطر بزرگی برای منافع و کسب و کار جامعه روحانیت معرفی شده و اساساً گریه و مراسمات مذهبی، وسیله‌ای برای سوء استفاده از آنان و عامل جهل عمومی ملت معرفی گشته است (هدایت، ۱۹۸۶: ۵۴).

۳. محمود دولت‌آبادی، آثار و اندیشه‌ها

محمود دولت‌آبادی نویسنده مشهور ایرانی متولد دهم مردادماه سال ۱۳۱۰ است. او در روستای دولت‌آباد سبزوار به دنیا آمده و تحصیلات ابتدایی را در دولت‌آباد گذراند و بعد از آن به مشهد رفت. دولت‌آبادی در زمان زندگی‌اش در مشهد با سینما و نمایش آشنا شد. او برای تکمیل دانش سینمایی‌اش به تهران آمد و در همان سال‌ها یعنی حدود دهه چهل شمسی نوشتن را آغاز کرد. اولین داستان او به نام «ته شب» سال ۱۳۴۱ در مجله‌ای در تهران منتشر شد. بعد از انتشار اولین داستان‌اش بود که دولت‌آبادی به نوشتن روی آورد و این کار را به صورت حرفه‌ای دنبال کرد. «کارنامه سپنج» مجموعه ده داستان بلند دولت‌آبادی است که در فاصله ۱۵ ساله؛ دهه چهل تا نیمه اول دهه پنجاه نوشته شده است. در واقع این مجموعه دربرگیرنده آثاری است که دوره اولیه فعالیت ادبی این نویسنده و سپس رشد و تکوین آثار او را تا سال ۱۳۵۵ را شامل می‌شود. علاوه بر این در کارنامه دولت‌آبادی آثار قابل توجه‌ای همچون: جای خالی سلوچ، بنی آدم، سلوک، آن مادیان سرخ یال و... به چشم

می خورد. اما معروف ترین اثر دولت آبادی که با نام وی گره خورده، و شناساننده‌ی ویژگی‌های منحصر به فرد هنری و محتوایی قلم اوست، رمان کلیدر می باشد.

«کلیدر رود رمانی است با شاخه‌های متعدد از سرگذشت‌ها و شخصیت‌ها. دولت آبادی می تواند خواننده را با خود به قلب روستاها و دشت‌های خراسان ببرد و با زندگی آدم‌های بسیاری آشنا کند؛ دنیایی که فقر، نومیدی و جهل بر آن چیره است. مردمی ژنده پوش و ترسان از ارباب‌ها و امنیه‌ها، مردمی که ترسی دیرپا در وجودشان ریشه کرده و از آنان آدم‌هایی دورو، متقلب و منجی طلب ساخته است. دولت آبادی حادثه‌های متعددی را به هم می آمیزد، شخصیت‌های گوناگونی را وارد صحنه می کند تا به مرور زندگی این روستا را مانند نمونه کوچک شده‌ای از زندگی اجتماعی ایرانیان در سال‌های ۱۳۲۰ به نمایش در آورد» (میرعابدینی، ۱۳۷۷ش: ج ۲: ۶۷۷).

بنا بر آنچه دولت آبادی در مورد زندگی خویش ثبت کرده، وی سرچشمه خلاقیت ذهنی و جوشش قلم خویش را مدیون ورود به دسته‌های تعزیه و رونویسی نسخه‌های تعزیه می‌داند: «عمده ترین مرحله و میدان بروز این شوق و ذوق هایم آشنایی با تعزیه بود و راه یافتن به تعزیه و شروع کارم رو نویسی کردن نسخه‌های کهنه و فرسوده بود با خط خوانا.» (چهل تن و فریاد، ۱۳۹۳ش: ۱۸۵). با این وجود شاهدیم که وی به جای ادای دین و حداقل نوشتن یک داستان بلند در زمینه ارزش‌های عاشورا نه تنها این کار را نکرده، بلکه بارها خواسته یا ناخواسته متعرض این قضیه شده است. وی خواندن آثار هدایت را نیز به عنوان عاملی اساسی در رشد اندیشه و قلم خویش انگاشته، می نویسد: «وقتی آثار هدایت را خواندم، یقین کردم نویسنده خواهم شد؛ شاید به این سبب که در آثار هدایت، هیچ فاصله‌ای بین خودم و محیطم نمی دیدم و شاید از آن جهت که آثار هدایت به انبوه تجربیات و اندوخته‌هایی که در ذهنم دامن زدند که تا آن لحظه به فکرم نرسیده بود می توانند دارای ارزش و اهمیت باشند (اسحاقیان، ۱۳۸۳ش: ۱). بر این اساس می توان گفت به رغم آنکه نقطه آغاز فعالیت ادبی دولت آبادی در بافت سنتی و مذهبی روستایی شکل گرفته و استعداد نوشتن وی در بستر مراسم‌های ارزشی چون تعزیه پرورش یافته، متأسفانه تم پوچ انگارانه و یأس آلود حاکم بر

نوشته‌های هدایت به نوشته‌های دولت آبادی نیز نفوذ کرده و برخی از آثار وی از جمله رمان کلیدر را تحت تأثیر خویش قرار داده است. تأثیری سوء و ناهنجار که به رغم آگاهی کامل دولت آبادی از مناسبات روستاییان دوران حیات وی، گاهی از دایره واقع انگاری خارج شده و سر از سیاه‌نگاری در آورده است. از جمله این مناسبات مقوله عاشورا و متعلقات ضمنی آن هم چون تعزیه و تعزیه خوانان می‌باشد که متأسفانه به صورت غیر مستقیم مورد بی‌مهری و کج سلیقه‌ی دولت آبادی قرار گرفته است.

۳-۱. روند تحریف و تاختن مقوله عاشورا در آثار محمود دولت آبادی

به رغم تأثیر شگرف مقوله تعزیه و تعزیه خوانی - که به عنوان قسمت اعظمی از ادبیات عاشوری مورد نظر می‌باشد- بر استعداد هنری دولت آبادی، وی در موارد بسیاری و به روش‌های متفاوتی اقدام به درج مطالبی ناصحیح در زمینه عاشورا و قیام حسینی نموده است. استخراج و تبیین اینگونه شگردها و کشف بدسلیقه‌گی‌های پیش آمده در مسیر طرح مفاهیم حسینی در حوزه ادبیات داستانی می‌تواند نویسندگان دیگر را از مضرات سهل انگاری نسبت به این مقوله راه گشا باشد.

۳-۱-۱. نحوه پرداخت شخصیت‌های مرتبط با مقوله عاشوری در آثار دولت آبادی

از جمله موضوعات عمده‌ای که در آثار دولت آبادی به کرات به صورت ناشایست مطرح شده است، موضوع شخصیت‌هایی است که به نوعی با مقوله عاشورا و قیام حسینی سرو کار داشته‌اند. شخصیت‌هایی مانند ملای تعزیه گردان، سینه زن، منبری و ...

برای نمونه سیر پرداختن و ورود دولت آبادی به مقوله عاشورا و قیام حسینی در رمان کلیدر با پرداختن شخصیتی به نام «ماه درویش» آغاز می‌شود. ماه درویش سیدی منبری و روضه خوان است که از طریق پرده خوانی کسب روزی کرده و اساساً ذکر مصائب اهل بیت و گرداندن پرده به نحوی در این اثر سرپوشی برای کمبودها و کاستی‌های شخصیتی وی معرفی شده است. وی در این اثر از این شخصیت، موجودی سربار نمایش داده که همواره برای

برآوردن حاجات مادی خویش به دیگران متکی است. دولت آبادی در صفحات ابتدایی کلیدر، فراتر از اصل بی طرفی نویسنده مستقیم وارد تم داستان شده و با ذکر اوصافی منفی به معرفی این تپ افراد می پردازد:

«در تمام مردم اگر جست و جو کنیم، شاید هیچ تیره‌ای را به اندازه مطرب‌ها، شیه‌خوان‌ها و روضه‌خوان‌ها حجاب دریده نیابیم» (دولت آبادی، ۱۳۸۷ش: ج ۱: ۴۷).

در مرحله بعد همین شخصیت روضه‌خوان و منبری دچار عشقی خلاف شرع شده و روابطی پشت پرده با یکی از شخصیت‌های زن رمان برقرار کرده و در نهایت شبانه دختر را از خانه پدری فراری داده و بدون عقد و مراسم رسمی زندگی مشترک‌اش با وی را آغاز می کند (همان، ج ۱: ۸۷).

در قسمت‌های بعدی شخصیت ماه درویش به عنوان فردی بی‌بندوبار، مصرف کننده موارد مخدر و شرب خمر معرفی شده است (همان: ج ۲: ۶۴۴). در این رمان شخصیت‌های پامنبری و اهل روضه و عزا نیز اینگونه ناشایست، وصف شده‌اند. برای نمونه در مورد یکی از آن‌ها می‌خوانیم:

«زودتر از همه بابا گلاب آمد. صدای سرفه پیرمردی در حیات برآمد. چشم‌های به هم خورده و ریش و سیلی مثل نم داشت.»

_آآمد! مرده روضه و عزا است! اگر توی الحمد قل هو الله هم بجوشانیش باز هم سیری ندارد» (همان: ج ۲: ۶۲۶).

همین شخصیت چند صفحه جلوتر در این اثر کلی تملق کدخدای تازه به دوران رسیده نزول خور آبادی را که کار اصلی و چپاول مردم برای ارباب است، می‌گوید؛ به امید آنکه لقمه‌ای نان و یا شامی گیرش بیاید؛ اما با خواری و خفت از در خانه توسط پسر کدخدا رانده می‌شود (همان: ۶۴۱).

اینگونه شخصت پردازی ناشایست و نظیره پردازی منفی فراوان در آثار وی یافت می‌شود. (ن.ک: سفر صص ۵۴ و ۵۵. روز و شب یوسف: ۶۲ و ۶۳. گاواره بان: ۲۳ و ۴۱. دیدار بلوچ: ۱۹. باشیرو: ۱۲).

۳-۱-۳. نظیره‌سازی منفی در مورد موضوعات عاشورا

با توجه به مطالب مذکور، دولت آبادی در زمینه درج و طرح مفاهیم مربوط به عاشوری بدسلیفگی‌های بسیاری مرتکب شده است. از مصادیق این موضوع درج ناصحیح و ناشایست مطالبی در حاشیه و بطن وقایع مربوط به عاشورا می‌باشد.

برای نمونه در داستان بلند آوسنه بابا سبحان، دولت آبادی در مورد پرداخت شخصیت یکی از عناصر اصلی این داستان؛ «مسیب»، بازه زمانی مربوط به دیوانگی او را با میل شدید وی به سمت سینه زنی و عزای حسینی همراه می‌کند. این مقوله می‌تواند به نوعی نظیره‌سازی جنون و دیوانگی مجلس عزای زنجیر زنی امام حسین (ع) در ذهن مخاطب بیانجامد.

«مسیب حکم کرد که رخت‌های سینه‌زنی‌اش را می‌خواهد. بابا سبحان با یک دنیا ناامیدی به سر صندوق رفت، آن را به هم ریخت و از زیر رخت‌های صالح، پیراهن سیاه مسیب را بیرون آورد و به او پوشاند. مسیب دور حیات به چرخ آمد و شروع به نوحه‌خوانی کرد و بابا سبحان کنار پاگرد در حیات نشست و گریه را سر داد (دولت آبادی، ۱۳۸۳: ۱۱۷).

شفا دهنده این دردها خود حضرت عباس است. صبر کن راه کربلا باز شود؛ او را به کربلا ببر (همان: ۱۲۳).

«کمی دورتر از بابا سبحان به ذلت بدن‌اش را روی راه می‌کشید و مثل زالو می‌آمد... مسیب به شاه‌راه نزدیک شد. از گوشه لب‌اش کف سفیدی بیرون می‌ریخت و سر و روی‌اش پر خاکستر بود. پیراهن سیاه سینه زنی به تنش ریز ریز شده و سر دوش‌هایش از عرق و خاک پینه بسته بود. او همچنان دست‌های کلفت و سنگین‌اش را تا آنجا که قوت داشت، بلند

می کرد و شوق روی سینه اش می چسباند و کف دستش با پوست و خون از جا کنده می شد»
(همان: ۱۴۶-۱۴۷).

همچنان که در رمان کلیدر نیز مشاهده می شود، برپایی جلسه روضه امام حسین (ع) توسط آدم منحرف و معلوم الحالی همچون ماه درویش، با تجاوز و بی عفتی یکی از شخصیت های مرد داستان به زن روضه خوان نامبرده، همراه شده است. در این بخش از رمان کلیدر در زیر زمین همان خانه ای که جلسه عزا برپا شده، شیرو زن ماه درویش مورد بی عفتی پسر جوان هوسران و بی بند و بار کدخدا قرار می گیرد.

«در پناه صلوات های پیاپی، ماه درویش روی صندلی جابجاشد و بال قبایش را به روی زانوهای کشاند و پلک ها را بر هم خواباند و روضه را آغاز کرد: شیدا، نگاه از چهره درهم شکسته و چشم های به گودی نشسته ماه درویش برداشت. ازدم ایوان گذشت و خود را آرام ازپله ها فرو لغزاند و کناری، بیخ در زیرزمین ایستاد. شیدا بیش از آن چه گوش به ناله ماه درویش داشته باشد، هوش به شیرو داشت:

«چرا شیرو به خانه نرفته است؟ لابد مانده تا ماه درویش روضه راتمام کند و باهم بروند. اما اگر چنین است، پس چرا خود را در زیرزمین قایم کرده است شیرو؟»

شیدا برگشت و از کنار در زیرزمین گذشت و نگاه تیز کرد. شیرو در تاریکی گم شده بود، اما صدای نفس هایش را می شنید حس کرد.

آواز ماه درویش، کم کم داشت بلند میشد. ماه درویش داخل مصیبت شده بود. شیدا برخاست و گفت:

-زنی مثل تو بیش از خورند همچون مردیست. ماه درویش هر روز دارد ضایع تر می شود. تو باید هوای خودت را داشته باشی و گرنه حیف میشوی. هنوز جوانی....

شیرو به سوی درآمد تا بیرون برود. شیدا پیش سینه زن راست شد. ماه درویش، درغم به میدان رفتن علی اکبر می نالید.

شیر و رفت تا از کنارشانه شیدا بگذرد. شیدا نگذاشت. سینه را سپر زن کرد و سرشانه‌های او را گرفت:

-خوش نداری بوسی از بناگوشت به من بدهی؟

شیر و خود را از دست‌های شیدا بیرون کشید و گفت:

-نعره می‌کشم!

شیدا به شیر و حمله برد و درسکنج زیرزمین، چسپیده به دارقالی، او را گیرانداخت و تنگ درخود گرفت و چون گوساله‌ای سمج، پوزه میان پستان‌های رسیده شیر و مالاند و در کشمکشی فروخورده، توانست زیر گلو و بناگوش زن را ببوید و تن او را بر تن خود بفشارد.

صدای ماه درویش بار دیگر بلند شد:

حسین بالای سر علی اکبر، می‌رود. کاکل علی اکبر قرق به خون... پدر، علی را از روی خاک بلند می‌کند. جلوی ذوالجناح قرارش می‌دهد:

ای... به چه رو روم به خیمه که علی اکبر من. آی ام لیلا بیا نوجوانت را پس بگیر! بیا و ببین! بیا! بیا!

علی جان، علی جان...

همه دم به دم ماه درویش داده بودند: علی جان، علی جان،...» (دولت آبادی، ۱۳۸۷ش: ۲: ۶۴۷-۶۴۴).

در داستان بلند «از خم چمبر» نیز شاهدیم عشق بازی معلم هوس‌باز روستا با زن میزبان و خیانت و بی‌عفتی وی با زن صاحب‌خانه، با ایام سوگواری امام حسین (ع) همراه شده و با وصف لحظه‌های شرب خمر معلم بی‌عفت در این ایام، شاهد تکرار نازیبای ورود دولت آبادی به مقوله عاشورا هستیم (همو، ۱۳۸۳: ۳۹، ۶۵، ۷۸).

یا به عنوان مثال داستان ظلم و ستم ارتش ستم شاهی و ضرب و شتم مردم عادی یک روستا توسط آنان در جریان سربازگیری، در محوطه یک حسینیه اتفاق می‌افتد. در این صحنه پیرمردهای روستا چنان ضرب و شتم می‌شوند که صراحتاً از فتق شدن و... آنان در همین مکان مقدس یاد می‌شود (همو، ۱۳۸۳: ۳۴-۴۱).

نتیجه

مقوله نهضت حسینی (ع) و واقعه عاشوری همواره مورد توجه بسیاری از نویسندگان حوزه ادبیات داستانی از جمله صادق هدایت و محمود دولت‌آبادی بوده است. افرادی چون صادق هدایت که به بهانه گرایش‌های وطن‌پرستانه، همچنین به بهانه تجدد و گذر از سنت‌های پوسیده، حماسه حیات‌بخش عاشورا را مورد هتاک و بی‌حرمتی قرار داده، در نوشته‌های خویش به بدگویی از امام حسین (ع) و مقوله عاشورا پرداخته است. دولت‌آبادی نه به صورت مستقیم، همچنین نه بر اساس اهداف از پیش تعیین شده و مشخص، مطالبی ناکارآمد و نادرست را در زمینه عاشورا در قالبی نسنجیده، در بستر ادبیات داستانی ارائه داده که نشأت گرفته از محدودیت آگاهی وی در زمینه جایگاه و نقش ارزشی عاشورا در حیات جامعه ایرانی است.

با نگاهی به مجموعه آثار دولت‌آبادی احتمال می‌رود که وی، نفوذ به لایه‌های حساس زندگی عامیانه جامعه هدف خویش را به عنوان رسالت کاری خویش برگزیده، و برخی بدسلیقگی‌های موجود در آثار وی، بر خلاف اینکه در قالب جبهه‌گیری در برابر اندیشه‌ها و ارزش‌های اسلامی پدیدار شده است، ریشه در این نوع نگاه وی به عالم پیرامون دارد.

فهرست منابع

ابن‌العربی، قاضی ابوبکر. (۱۳۹۹ق). **العواصم من القواصم**. تصحیح محب‌الدین الخطیب. بیروت: مکتبه اسامه بن زید.

ابن‌التیمیة، ابوالعباس احمد. (بی‌تا). **منهاج السنه النبویه**. بیروت: المکتبه العلمیه.

- ابن خلدون، عبدالرحمان. (بی تا). **مقدمه ابن خلدون**. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر. (بی تا). **البدایه و النهایه**. تحقیق احمد ابوملحم و دیگران. بیروت: دارالکتاب العلمیه.
- بلازری، احمد بن یحیی. (۱۳۹۷ق). **انساب الاشراف**. جلد امام حسین (ع). محمد باقر محمودی، بیروت: دارالتعارف.
- دولت آبادی، محمود. (۱۳۸۷). **کلیدر**. تهران: فرهنگ معاصر.
- _____ . (۱۳۸۳). **دیدار بلوچ**. چاپ اول. تهران: موسسه انتشارات نگاه.
- _____ . (۱۳۸۳). **آوسنه باباسبحان**. چاپ اول. تهران: موسسه انتشارات نگاه.
- _____ . (۱۳۸۳). **با شیرو**. چاپ اول. تهران: موسسه انتشارات نگاه.
- _____ . (۱۳۸۳). **سفر**. چاپ اول. تهران: موسسه انتشارات نگاه.
- _____ . (۱۳۸۳). **شب و روز یوسف**. چاپ اول. تهران: موسسه انتشارات نگاه.
- _____ . (۱۳۸۳). **عقیل عقیل**. چاپ اول. تهران: موسسه انتشارات نگاه.
- _____ . (۱۳۸۳). **گاواره بان**. چاپ اول. تهران: موسسه انتشارات نگاه.
- _____ . (۱۳۸۳). **از خم چمبر**. چاپ اول. تهران: موسسه انتشارات نگاه.
- زرشناس، شهریار. (۱۳۸۵). **نیلیهیسیم**. تهران: کانون اندیشه جوان.
- چهل تن، امیر حسین و فریاد، فریدون. (۱۳۹۳). **ما نیز مردمی هستیم، گفت و گو با محمود دولت آبادی**. تهیه و تنظیم: فریدون فریاد. چاپ چهارم، تهران: بی جا.

میر عابدینی، حسن. (۱۳۷۷). **صد سال داستان نویسی ایران**. چاپ اول. تهران: نشر چشمه.

اسحاقیان، جواد. (۱۳۸۳). **کلیدر رمان حماسه و عشق**. چاپ اول. تهران: نشر گل آذین.

سرشار، محمدرضا. (۱۳۸۸). **راز شهرت هدایت**. تهران: کانون اندیشه جوان، پنجم.

صائب، عبدالحمید. (۱۴۱۷ق). **تاریخ الاسلام الثقافي والسیاسی**، تهران: مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه.

صحتی سردرودی، محمد. (۱۳۸۴ش). **عاشوری پژوهشی**. قم: انتشارات خادم الرضا.

فرزانه، مصطفی. (۱۳۸۷). **آشنایی با صادق هدایت**. تهران: مرکز.

هدایت، صادق. (۱۳۵۵). **اصفهان نصف جهان**. تهران: جاویدان.

_____ (۱۳۹۸). **سه قطره خون**. تهران: نشر چشمه.

_____ (۱۳۸۴). **زنده به گور**. تهران: نگاه.

_____ **علویه خانم و ولنکاری**. تهران: جاویدان.

_____ (۱۹۸۶). **توپ مرواری**. آلمان: سازمان سوسیالیست های ایران.

_____ (۱۳۲۴). **حاجی آقا**. تهران: امیرکبیر.

_____ (۱۳۴۹). **سایه روشن**. تهران: انتشارات جاویدان.